

در تقدم و تأخر حادث

مبحث اول :

اصولی که در احکام شرعیه مقرر گردیده و مورد تمسک فقهاء است بر چند قسم است :

یکی اصل برائت است - در مواردیکه مجهول التکلیف باشیم بحکم شرع و عقل هر موردیکه شك در تکلیف شد از حرمت یا وجوب اعم از شبهات موضوعیه یا شبهات حکمیه باصل برائت تمسک میشود .

یکی هم اصل استصحاب است که عبارت است از ابقاء ماکان علی ماکان چه در امور موجودی و چه در امور عدمی که شارع آنرا حکم ظاهری قرار داده بجای حکم واقعی که مشکوک است و برای هر یک از این دو اصل شرائطی است که در محل خود توضیح داده شده است .

یکی دیگر از اصول مقررہ اصل تأخر حادث است و آن در موردیستکه شك در تاریخ تقدم و تأخر حادث شود بشرطیکه حالت سابقه معلوم نباشد چه آنکه اگر سابقه طهارت معلوم باشد وشك در رافع شود مورد استصحاب است که باستصحاب طهارت سابقه را باقی میگذارد و یا اگر محدث بودن سابقه یقینی است وشك در طهارت شود باستصحاب محدث بودن ثابت است لکن در موردیکه طهارت وحدثی مجهول التاریخ باشد از حیث تقدم و تأخر چون سابقه آنها معلوم و قطعی نیست استصحاب نمیشود نمود و ابقاء ماکان علی ماکان نیست و تحصیل طهارت یقینی لازم است لذا بموجب اصل تأخر حادث حکم بمحدث بودن او میشود زیرا اصل حدوث موجود است و تمسک باصل تأخر حادث میشود .

خلاصه این استکه اگر سابقه امری تغییر نباشد مورد استصحاب نیست و باشك در تاریخ حدوث که موجود است باصل تأخر حادث تمسک باید نمود وهکذا در سایر موارد مثلاً در محل غسل یا وضوء حاجبی دیده میشود اگر در تقدم و تأخر تاریخ شك شود که آیا

در تقدم و تاخر حادث

این حاجب قبل از وضوء بوده یا بعداً حادث شده چون معلوم نیست نبودن حاجب یا بودن در زمان وضوء و غسل تمسك باصل تاخر حادث میشود و غسل و وضوء لازم است . در معاملات هم اگر عیبی در مبیع دیده شود و تاریخ حدوث این عیب مشکوک شود که آیا این عیب قبل از معامله بوده یا بعد از معامله حادث شده که اگر در حین معامله مبیع معیوب بوده خیار فسخ برای مشتری ثابت میشود و اگر بعداً حادث شده لزوم عقد بی اشکال است در این مورد هم که شك در تاریخ تقدم و تاخر است تمسك باصل تاخر حادث میشود .

هر چند فقها در مورد اختلاف فیما بین بایع و مشتری در حدوث عیب اختلافاتی دارند بعضی مطلقاً قائل بلزوم عقد گردیده و بعضی قائل شده اند که اگر بایع مدعی شود که حدوث عیب بعد از معامله بوده توجه قسم بمشتری میگردد که منکر است و بعضی قول مدعی را با اتیان یمین او مثبت دانسته اند که بایع قسم یاد کند بر عدم استحقاق مشتری در مطالبه ارش (تفاوت بین صحیح و معیوب) یا فسخ و یا بایع مدعی شود که با تمام عیوب فروخته که قول او مطابق با اصل لزوم عقد و اصل براءت ذمه او ازدادن ارش است که در این صورت جای تمسك باصل تاخر حادث نیست و بعهدہ مشتری است اثبات نماید که مبیع معیوب بوده و او جاهل بعیب بوده است و علی ای حال اگر مشتری تصرف در مبیع نماید خیار او ساقط میشود در کلیه معاملات خیاریه تصرف که نمود خیار فسخ ساقط میشود و هر گاه بعد از اجرای عقد مبیعه قبل از قبض مشتری عیب حادث شود مشتری حق خیار دارد که رد نماید .

هر گاه مبیع دو چیز بوده یکی از آنها معیوب و دیگری خالی از عیب بوده مشتری نمیتواند آن معیوب را بتنهایی رد نماید زیرا تبعیض آن مستلزم ضرر بایع است . اشکال امر در صورتی است که وکیل بایع معامله را نموده و مشتری عالم بمعیوب بودن مبیع شده در مطالبه ارش یا فسخ بوکیل نمیتواند مراجعه نماید زیرا وکیل عمل و کالتی را انجام داده و موضوع و کالت او مرتفع گردیده و بر فرض مشتری بوکیل مراجعه نماید و وکیل هم اقرار نماید که مبیع معیوب بوده است اقرار او بر ضرر موکل بلا اثر است و مشتری حق مطالبه ارش را از وکیل ندارد و شخص موکل هم طرف معامله نبوده تا همین سوگند متوجه او شود مگر در صورتیکه موکل اقرار و اذعان بوکالت وکیل نماید و نابت او را در معامله قائل باشد .

در مواردیکه اختلاف متبایعین در باب تقدم و تاخر فسخ شود که مشتری مدعی شود .

در تقدم و تأخر حادث

در زمان خيار فسخ شده و فروشده فسخ را بعد از مضي زمان خيار بدانند چون در تاريخ و تقدم و تأخر فسخ اختلاف است تمسك باصل تأخر حادث میشود و عقد محكوم بلزوم است در این صورت وظیفه مشتری است به بینة شرعیة اثبات نماید که در زمان خيار فسخ شده است. کما اینکه در موضوع اختلاف متراوین در باب رجوع اگر زوج مدعی رجوع شود بعد از طلاق و زوجه رجوع را بعد از مضي ایام عده بدانند چون اختلاف در تاریخ فسخ است اصل تأخر حادث وارد است.

هکذا در موضوع اختلافاتی که در باب عیب موجب فسخ نکاح میشود اگر تاریخ حدوث عیب مجهول است که آیا عیوبات در تاریخ نکاح موجود بوده یا بعداً حادث شد چون تاریخ حدوث مجهول است اصالت تأخر حادث جاری است. بعضی در مورد شك در تاریخ تقدم و تأخر حادث استناد باصل عدم تأخر حادث نموده اند در صورتیکه این اصل معارض باصل عدم تقدم است و با تعارض این دو اصل اصالت التأخر جاری است.

بعضی تأخر را بمعنای اضافی گرفته اند و میگویند تأخر هر شئی مستلزم تقدم شئی دیگر است که مقابل تأخر تقدم است و حال آنکه معنای اضافی نیست بلکه مقصود از تأخر یعنی عدم وجود حادث که فعلاً عالم بوجود آن میشویم عیوب موجوده در زوجه مشکوک میشود که آیا قبل از عقد نکاح بوده یا بعداً حادث گردیده هر گاه عیوبات زوج قبل از نکاح بوده زوجه مختار بر فسخ نکاح است.

عیوبات مرقومه یکی جنون است و یکی عنن و یکی خصاء که هر يك وقتی موجب فسخ میشود که شرائط آنها موجود باشد جنون چه دائمی باشد و چه ادواری هر گاه موجب زوال عقل گردد و معلوم باشد که قبل از نکاح بوده زوجه مختار بر فسخ نکاح میشود ولی مجرد زوال عقل مثل بیهوشی یا استعمال مشروبات و دخانیاتی که عقل را ذایل مینماید موجب خيار فسخ نکاح نمیگردد.

عنن هم در صورتی موجب فسخ میشود که ضرب الاجل شود یکسال هر گاه عاجز گردید بحکم حاکم عنن ثابت و مختار میشود زوجه در فسخ نکاح و هر گاه یکمرتبه بعد از نکاح دخول نمود و بعداً عنین گردید حق فسخ نیست.

خصاء هم کسیرا گویند که متمکن از ایلاج و وطی نباشد این عیوب اگر قبل از نکاح بوده موجب خيار فسخ زوجه است بشرطی که راضی بزوجیت نباشد و هر گاه عیوب مرقومه بعد از عقد نکاح حادث شود حق خيار نیست و اگر در تاریخ حدوث اختلاف شود

اصالة تاخر بحادث جاری میشود .

کما اینکه عیوبات زوجه از جنون و جذام و برص و قرن و افشاء و کوری که موجب خیار فسخ برای زوج میشود مشروط است باینکه این امراض قبل از نکاح موجود بوده است و زوج عالم نبوده و اگر بعداً حادث شده خیاری نیست علی المشهور و اگر در تاریخ حدوث اختلاف حاصل شود اینجاست مورد تمسک باصل تاخر حادث است .

مرحوم علامه نوشته هر گاه حالت قبل از حدوث طهارت و حدث معلوم باشد احتیاج بتمسک باصل تاخر حادث نیست اگر حالت سابقه معلوم الطهاره بود شك در تاریخ زوال آن بی اثر است و استصحاب حالت سابقه طهارت میشود و اگر حالت سابقه محدث بوده باستصحاب حکم بمحدث بودن میشود استصحاب زمانی میشود و باشك در تاریخ تقدم و تاخر حادث باصل دفع میشود .

از این لحاظ است که اگر اسلام یکی از ورثه متوفی در زمان فوت مورث مشکوک گردید باعلم بکفر فعلی او میراث میبرد نظر باصل عدم مانعیت هنگام فوت مورث و اما اگر کفر سابق او معلوم باشد و تاریخ فوت مورث معلوم نباشد ارث نمیبرد زیرا اصالت عدم موت وارد است و اگر خروج وارث از اسلام معلوم باشد و تاریخ موت غیر معلوم باشد ارث میبرد بمقتضای اصل عدم وقوع موت مورث در حال کفر او و باجهل بتاریخ حدوث کفر هم ارث میبرد ولی باجهل بتاریخ اسلام او ارث نمیبرد .

در موضوع غریق و مهدوم هر گاه پدر و پسر در اثر خرابی طاق یا غرق شدن از دنیا بروند و تاریخ تقدم موت هر یک بردیگری معلوم نباشد استصحاب حیات پدر هنگام موت پسر معارض است بااستصحاب حیات پسر هنگام موت پدر و چون تاریخ تقدم و تاخر مجهول است بعضی قائل شده اند که هیچکدام از دیگری ارث نمیبرند و بعضی قائل شده اند که بقرعه تعیین شود و بعضی را عقیده آنستکه فوت فرضی تعیین شود و ارث پدر از پسر و ارث پسر از پدر معین گردد و بین ورثه هر یک تقسیم شود و فروعات کثیره در باب تقدم و تاخر این اصل عملی هست که مورد ابتلاء دادرسها است .

سابقاً داد گستری دارای قضاة برجسته و و کلاء فاضل دانشمندی بود که دارای رتبه اجتهاد و عالم باین خصوصیات بودند امروزه فضلاء قوم در حزب اقلیت افتاده اند امتیاز فضلی هم داده نمیشود **اسئل الله تعالی ان يجعل مستقبل امرنا خیراً من ماضیه**

مبحث دوم

در بیان حوادثی است که در زمان عیبت امام علیه السلام حادث میشود و این مبحث

مشمول بر سه فصل است :

فصل اول

در بیان توقیعی است که از امام علیه السلام رسیده که فرموده است :

«اما الاحداث الواقعة فارجموا الي رواة احاديثنا فانهم حجتى عليكم وانا حجة الله عليهم . بلکه فرموده اند :

«الراد عليهم كالراد على الامام وهو فى حد الشرك بالله» در روایتی هم وارد شده «العالم ولى من لا ولى له» اخبار دیگر هم هست که: «العلماء خير الخلق بعد الائمة» و «العلماء ورثة الانبياء»

ولى انصافاً اینگونه اخبار بیان فضیلت علماء را مینماید و مثبت ولایت آنها نیست دلیل بر ولایت حکم شرع همان توقیع است که حکام شرع را امام نایب خود قرار داده در گرفتن سهم امام و رسانیدن بفقراء سادات .

دادن وجوه باین سبیل .

گرفتن خمس از ذمی نسبت باراضی که ابتیاع مینمایند .

گرفتن میراث امام از اموال کسی که بلاوارث فوت شده .

برای اجراء حدود شرعیه .

برای قبض موقوفات عامه .

برای اذن در تقاس .

فروش موقوفات مخروبه .

برای فروش مرهون وقتی که مدیون ممتنع از فروش است .

برای ضرب الاجل نمودن بعین و اجبار شوهر ممتنع بدادن نفقات و طلاق دادن زوجه

مفقود الاثر بارعايت شرائط مقررہ و کلیه اموری که محتاج باذن امام است بحکام شرع

نیابت داده شده و اهم وظائف آنها قضاوت بین الناس است و تعیین قیام برای محجور

و مفلس .

هر يك از حکام شرع که دارای اوصافی که امام فرموده باشند البته نیابت دارند

از امام در امور مذکور و گرفتن سهم امام و رسانیدن بفقراء .

و حمل وجوهات از شهری بشهر دیگر خالی از اشکال نیست وجودات هر شهری

باید بمصرف فقراء همان شهر برسد .

این ولایتی را که حکام شرع دارند و نیابتی را که از امام دارند مثل نیابت و کیل

تقدم و تأخر حادث

از موکل نیست زیرا اگر وکیل یا موکل مجنون یا مغمی گردید نیابت وکالتی مرتفع میشود وقتی عاقل شد و بهوش آمد و کالتنامه جدید لازم است زیرا عقد وکالت از عقود جایزه است بموت و جنون و بیهوشی قهراً از بین میرود ولی ولایت حکام شرع و نیابت از امام علیه السلام یک منصب الهی است وقتی حالت جنون یا اغماء برطرف شد منصب الهی باقی است مگر وقتی که قوه استنباطی زایل گردد.

پیروی از علماء و اخذ مسائل دینیہ از آنها وظیفه اسلامیت است و قال علیه السلام :

«وإذا حکم بحکمنا و أم یقبل منه فانما بحکم الله استخف»

البته این ایام بواسطه تراکم امور حکام شرع از قضاوت بین الناس کناره گیری نموده اند لزوماً برای حفظ انتظامات محاکم دادگستری تعطیل گردیده چنانچه حکم بحق نمایند البته مثاب و ماجور میباشند.

حکام شرع اگر در طریق استنباط یا طریق حکم سهو و خطائی نمایند معذورند ولی آقایان قضات اگر خطائی نمودند ضمان عهده آنها میگردد سزاوار است دقت کامل شود حکم ناسا حق نشود قال الله تعالی « و اذا حکمتم بین الناس فاحکموا بالعدل »

امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است : « انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضا بانا فاجعلوه بینکم فانی جعلتمو حاکماً قاضیا فتحاکموا لیه » .

در اخبار و احادیث نصوص هست بر جواز حکومت غیر مجتهد بتقلید یا بتجزی بشرطی که حکم بحق نمایند و از روی هوا و هوس نفسانی یا محافظه کاری حکم نکنند شراعی که برای قاضی در کتب فقهیه نوشته شده است طیب ولادت و حریت و رجولیت و عدالت شرط است .

هر گاه محاکم بخواهند احتراز از عواقب وخیمه نمایند باید سعی کنند بتراضی اصحاب دعوی قضایا را بحکمیت ارجاع نمایند حکم داور مرضی الطرفین را اجراء نمایند .

فصل دوم

اینکه نوشته شد یکی از وظائف حکام شرع نصب قیّم برای محجورین است در صورتی است که ولی قهری یا وصی منصوب از طرف موصی نباشد و با بودن پدر یا اجداد پدری احدی ولایت بر صغار ندارد چنانچه مادری راحق ولایت بر نواده صغیر نیست فرق میان ولی قهری با ولی منصوب از طرف محاکم آنستکه ولی منصوب از طرف محاکم هر گونه

تقدم و تأخر حادث

تصرفی در اموال صغیر مینماید باید بر طبق صرفه و صلاح و غبطه صغیر باشد و از تصرف ضرری ممنوع است و هر گونه معاملات ضرری نماید باطل و بی اعتبار است .

اما پدر و اجداد پدری و لو اینکه تصرفات آنها ضرری باشد مسئولیت ندارند بمقتضای «انت و مالک لایک» در حقیقت بر ضرر خود معامله نموده معاملات آنها نافذ است حتی در ازدواج صغیره که پدر یا جد پدری او را ازدواج نموده باشند صغیره بعد از رشد نمیتواند ازدواج را بهم زند .

و نیز فرق دیگر بین ولی قهری و ولی منصوب آنستکه ولی منصوب اگر اقراری بر علیه صغیر نماید اثری بر اقرار او نیست مثل اقرار و کیل است بر ضرر موکل که بلا اثر است مگر آنکه در وکالتنامه حق اقرار بو کیل داده شده باشد اما اقرار ولی قهری مطلقاً نافذ است اعم از اینکه بر نفع یا بر ضرر صغیر بوده باشد .

کسی که پدر یا جد او حیات دارند نمیتواند برای صغیر خود دیگری را قیم قرار دهد ولی برای اموال خود مختار است وصی تعیین نماید وصی هم مکلف است طبق دستور موصی عمل نمایند ولایت وصی ولایت مستقلة نیست اقرار وصی هم بر علیه موصی یا بر علیه ارث بلا اثر است مثل اقرار و کیل است بر ضرر موکل اساساً اقرار در صورتی است که مقرر اموال خود نماید و نسبت باموال غیر اقرار نیست بلکه شهادت است و شهادت و کیل بر علیه موکل هم غیر قابل قبول است .

فقهاء مگویند «لا عبرة بشهادة الوکیل» آقایان قضاة که استناد باظهارات و کلاء مینمایند بعنوان اقرار یا شهادت نیست بلکه و کیل امین موکل است و قول امین معتبر است .

شارع قول و کیل را در تصرفات معتبر قرار داده قول شریک را معتبر دانسته و هر امینی قول او قابل قبول است «کل من یسمع قوله فعلیه الیمین» که اجماع امنیه است «لیس علی الامین الا الیمین» و لذا در تنازع بین و کیل و موکل در تصرفات فقط توحه یمین برو کیل میشود .

فصل سوم

در مواردیکه ولی قهری نباشد و دسترسی بحکام شرعی و مقامات مربوطه نباشد عدول مؤمنین ولایت دارند حفظ اموال صغار را نمایند و بحکم عقل و نقل تصرفات آنها مسئولیت ندارد .

آیه شریفه «ولا تقر بوامال الیتیم الا بالتی هی احسن» تصرفات احسانی را استثناء نموده و آیه شریفه «تعاونوا علی البر و التقوی» هم اجازه دخالت داده

تقدم و تأخر حادث

و مخصوصاً خبری هم از حضرت صادق علیه السلام رسیده که سؤال کرده از آنحضرت کسی فوت شده صغیر و کبیر دارد اگر مردی که محل وثوق باشد تقسیم اموال آنها را نماید جایز است فرمود مانعی ندارد.

اجماعی است برای احتراز از هرج و مرج و حفظ انتظامات مباشرت عدول مؤمنین بقاعده نفی السبیل عن المحسنین جایز است در کلیه امور حسبی معاونت بر برو تقوی مانعی ندارد.

لکن اقدامات عدول مؤمنین در صورتی است که معذور از حضور نزد حکام شرع و مقامات مربوطه باشند جایز است اقدام با امور حسبی نمایند جز در باب قضاوت و قسم که مختص مقامات مخصوصه است.

در خصوص امور وصیتی مباشرت عدول مؤمنین بی اشکال است در مواردیکه وصی فوت شده حساب شرع هم نیست تا وصی دیگر منصوب نماید امور وصایا هم معوق باشد مداخله عدول مؤمنین برای انجام وصایا مانعی ندارد.

در آیه مبارکه «**المؤمنون بعضهم اولیاء بعض**» جمعی تمسک نموده‌اند بر ولایت عدول مؤمنین هر چند تفسیر شده است که مراد از مؤمنین علماء عاملین میباشند. اشکال امر در موردیست که عدول مؤمنین در اموال صغیر مداخله نموده باشند و مال صغیر را تلف کرده باشند آیا ضمان دارند یا خیر قاعده ضمان حکم بضمان مینماید اعم از اینکه ایادی مازونه در اموال بوده باشد یا ایادی غیر مازونه.

تلف مال غیر ضمان دارد و عمومیت دارد و مأذونیت مخصوص آن نخواهد بود و قاعده ضمان یکی از قواعدی است که فروعاتی دارد که تذکر آن برای قضاة و وکلاء اهمیت دارد ضمان عقودی و ضمان سببی و موجبات هر یک را بعون الله در مقاله علیحده مینویسم.